



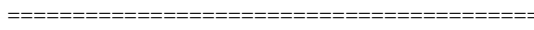
آنچه در جلد اول ، بخش پنجم، هست :



فهرست ( بخش پنجم )



- ۱- نخستین تکان حادثه ناگوار در " پنجره چپ " .
- ۲- نگاهی گذرا به چپ نما ها در " پنجره چپ " .
- ۳- سخنی در باره صحبت زنده یاد انجنیر نادر علی با یک تن از اعضای ساوو .
- ۴- بحث گذرا پیرامون نماز گزاردن چپ انقلابی در زندان پلچرخی .



تاریخ ارسال به پورتال " افغانستان آزاد - ازاد افغانستان " ( ۱۲ / می / ۲۰۱۲ )

بخش پنجم

قسمت ( ۲ )

#### ۴- بحث گذرا پیرامون نماز گزاردن چپ انقلابی در زندان پلچرخی :

مسئله ادای نماز و یا بجا نیاوردن این رکن مهم اسلامی ، در زندان های کشور های اسلامی به طور اعم . و در زندان های افغانستان ( در زمان جنگ مقاومت ضد شوروی ) و همینطور در زندان های جمهوری اسلامی ایران به طور اخص ، در میان طیف چپ انقلابی این دو کشور همیشه مطرح بحث قرار داشته است ، بدون آنکه در زمینه ادا کردن و یا بجا نیاوردن آن به نتایجی قاطع رسیده باشند .

نخست از زندان های ایران تحت حاکمیت جلادان وحشی جمهوری اسلامی چند مثالی در همین زمینه ارائه کرده ، بعداً بحث را در زندان پلچرخی دنبال خواهیم کرد .

داکتر رضا غفاری ، در اثرش " خاطرات یک زندانی از زندان های جمهوری اسلامی " می نویسد :

« مسعود محمودی آن روز به پاسدار ها گفت : " وقتی من به کاری ایمان ندارم انجام اش نوع تحقیر شخصیت من است " پنجاه ضربه شلاق به کف پایش زدند ناگزیر شد بگوید " آری نماز می خوانم " راه رفته نمی توانست . »

همچنان داکتر رضا غفاری در صفحه ۲۶۲ همان اثر می نویسد :

« جلیل شهبازی و علی زارع دو چریک از سازمان فدائیان خلق که در آن زمان یک پارچه بود - علی دانشجو بود و جلیل کارگر این هر دو از نخستین زندانیان چپ ایران بودند که بدون موجب گرفتار شده بودند . هر دو گفته بودند که مسلمان اند . رفیق جلیل در مقابل فشار برای نماز خواندن مقاومت کرد . هر روز او را سه وعده شلاق می زدند . یک روز تصمیم خود را گرفت پیش از آنکه نوبت نماز بعدی برسد با تکه شیشه ای ... رگ دست خود را قطع کرد و پیش از آنکه کسی متوجه شود جان داد . علی خوش اقبال تر بود از شکنجه جان سالم بدر برد در سال ... از زندان رها گردید . »

ایرج مصداقی در جلد ۲ ( " اندوه ققنوس ها " ص ۳۱۰ ) به نقل از کتاب خاطرات زندان خانم شهر نوش پارسی پور می نویسد : « خانم شهر نوش پارسی پور که از قضا نگاه بی طرفانه و غیر ایدئولوژیک و غیر سیاسی به قضایای زندان دارد [ \* ] بند مجرد ۸ زنان در سال ۶۰ را این گونه توصیف می کند :

[ \* ] بنا بر اسناد داشته در مورد خانم پارسی پور باید تذکر داد که این خانم در رابطه بابرخی قضایا در افغانستان نگاهی بی طرفانه و غیر ایدئولوژیک و غیرسیاسی نداشته ؛ بلکه دیدش جانبدارانه ، ایدئولوژیک و بسیار عقده مندانه و توهین آمیز و حتا بی خردانه بوده است . به گونه مثال وی در صفحه ۱۰۲ - شماره ۷۷۰ نشریه شهروند ۲۱ مارچ ۲۰۰۳ درمورد مجاهدین چنین می نویسد « هنگامیکه مجاهدین افغان در برابر طالبان مقاومت می کنند و پنج سال تمام ، بی آنکه هیچ کس به آنها یاری برساند محدوده کوچکی از افغانستان را آزاد نگاه میدارند، انسان متوجه می شود که با حرکتی درست و واقعی رو در روست . »

" حدود ساعت هشت یا نه شب اطلاع دادند که مراسم عزاداری تاسوعا در بند اجراء میشود . زندانیان خود را آماده عزاداری کردند . متوجه شدم که تمام چپ گرایان به صف عزاداری پیوسته اند . زندانیان همه روسری به سر کرده بودند و بعضی ها نیز چادر به سر داشتند ... اما مشارکت یک پارچه چپ ها و دیگر زندانیان مضطربم کرده بود . در مورد مجاهدین نیز می دانستم که به رغم مسلمانی با این مراسم مخالف هستند . اما آنها هم دسته جمعی در وسط بند نشسته بودند "

شهر نوش پارسی پور در باره نماز خواندن زندانیان زن در بند ۸ مجرد قزل حصار که به هیچ وجه شائبه تواب بودن هیچ یک از آنان نمی رفت می نویسد :

" روز بعد در هنگام نماز ظهر تمام زندانیان چپ در صف نماز قرار گرفتند . چنین به نظرم می رسید که سازمان های آنان چنین دستوری صادر کرده اند . اما بعد ها متوجه شدم که این سازمان ها در آن مقطع دارای چنین قدرتی نبودند ، در نتیجه این مسئله باید ابتکار شخصی خود این زندانی ها باشد که البته در آن شرایط مسئله قابل درکی بود " ؛ " زندانیان چپ شروع به نماز خواندن کردند ، تماشای این منظره در روز های نخست برایم باور نکردنی بود . از آن ها پرسیدم که آیا به راستی نماز می خواندند . آنان که به من اطمینان داشتند پاسخ می دادند که ادای نماز خواندن را در می آورند " آن چه خود شاهد آن بودم نیز غیر از تصدیق روایت های فوق نیست . در تابستان ۶۱ تمام اتاق های آموزشگاه اوین [ زندان اوین ] از جمله تمام اتاق های سالون ۴ آموزشگاه که به زندانیان مارکسیست تعلق داشت ، سرود "خمینی ای امام" را قبل از شروع هواخوری اجراء می کردند . مگر این که کسی ادعا کند که افراد اتاق شانرا اصلاً به هواخوری نمی بردند که واقعیت ندارد . ممکن است کسی در میان جمع این سرود را نخوانده و یا تنها لب زده باشد و یا ... ولی این تفاوتی در اصل قضیه که تن دادن به شرایط تحمیلی رژیم بود ، ایجاد نمی کند . یا بدتر از آن ، در سال ۶۲ و ۶۳ در بند ۱ واحد ۳ قزل حصار که به زندانیان کمونیست اختصاص داشت و من نیز در آن به سر می بردم ، تعداد کسانی که نماز نمی خواندند و یا روزه نمی گرفتند از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کرد . اگر این حرکت توبه تاکتیکی نیست پس چه نام دارد ؟! »

مصدیقی که خود از جمله اعضای سازمان مجاهدین خلق است این حرکت چپ را توبه تاکتیکی خوانده با صراحت ابراز می دارد که اینها ( چپی ها ) در برابر شرایط تحمیلی رژیم ، ولو در شکل ادای دروغین ، تسلیم شدند .

مصدیقی در جلد یک اثرش ( غروب سپیده ) صفحه ۲۹۴ در رابطه با بحث انتحار و خودکشی در مورد سهیلا درویش ن می نویسد :

« من به هیچ وجه مدافع و یا تأیید گر اقدام به خود کشی زنانی که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند ، نیستم . اما عمیقاً اعتقاد دارم که به سادگی نمی شود با پدیده ای که روح و روان افراد را می آزارد ، برخورد کرد . چنانچه در باره دیگر مواردی انتحار و خود کشی نیز نمی توان به راحتی حکم راند و قربانیان را محکوم ساخت . شهید عزیز سهیلا درویش ن که تنها به خاطر تن ندادن به نماز اجباری ، دست به انتحار زد . آیا منطقی است که دفاع او را از آرمان و عقیده ای که مورد تجاوز قرار گرفته بود ، مورد حمله قرار داد؟ ... » .

تکیه از توخی]

حالا ببینیم نظر **خسرو گل سرخی** یکی از مبارزین برجسته ایران را جع به اسلام چه بوده است . این مبارز و شاعر بسیار دلیر ایران ، زمانی که در محکمه فرمایشی به پاخواست ، با صدای محکم که تالار محکمه را به لرزه درآورد ، چنین گفت :

« من سختم را از مولا حسین شهید بزرگ خلق های خاورمیانه آغاز می کنم » و به ادامه جمله اش اظهار داشت : « من یک مارکسیست - لنینیست هستم » ؛ « برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستم و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم » ؛ « اسلام حقیقی در ایران همواره دین خود را به جنبش های آزادی بخش ایران پرداخته است » ؛ « آنچه را خلق تکرار کردند و می کنند راه مولا حسین است » ؛ « و ما چنین اسلام ای را ، اسلام حسینی و اسلام مولا علی را تأیید می کنیم » . (۱)

بلی خواننده گرامی ، فردی با چنین شهامتی که با غرور و سربلندی در محکمه فرمایشی "آریامهر" ( این وابسته به سازمان سیا امریکا ) گفته بود : « من برای جانم چانه نمی زنم » ؛ اما از اسلام ( اسلام ای که رهبرش ؛ یعنی مارکس آنرا افیون توده ها خوانده ) به دفاع بر می خیزد ، و آنرا با گفتن : « ما چنین اسلام ای را ، اسلام حسینی و اسلام مولا علی را تأیید می کنیم » مورد تأیید قرار می دهد .

نقد سخنان وی در ستایش از اسلام و به طور اخص از علی و حسین مستلزم یک مقال مفصل می باشد که در این توضیح فشرده نمی گنجد . همینقدر می شود در مورد علاقمندی اش به اسلام ، آن هم طوری که آنرا به مثابه الگوی عدالت و مساوات اجتماعی خوانده و حقانیت آنرا تلویحاً به دیگران هم تلقین کرده است ، می شود نوشت که این شاعر و مبارز برجسته ایران تا زمان مرگ پر افتخارش هم نتوانسته ( و یا نخواسته ) بخشی از رگه های سرطانی باور های اسلامی زمان خود را که در تار و پود وجودش چسپیده بود ، با اشعه شفا بخش مارکسیزم انقلابی بسوزاند . وی در دفاعیه خویش ، عجزش را در شناخت و هضم مارکسیزم - لنینیسم انقلابی به وضاحت نشان داده است . اساساً این شاعر انقلابی - و امثال وی - از مرگ شخصیت اجتماعی - سیاسی خود در حافظه اجتماع کنونی مردم خود ، و طور اخص در حافظه تاریخ کشور شان ، به شدت نگران بوده اند . از آنجایی که آرمانشان این بوده که در اذهان توده ها برای همیشه جاویدان بمانند ، این نگرانی ، در واقع امر ترس آمیخته با توهم را از این ناحیه از وجود خود بیرون رانده نتوانستند . وی و سایر همباورهایش از گم شدن اعتقادات اسلامی شان در میان اعتقادات مذهبی مردم ایران و "مردم خاور میانه" می ترسیدند . اینها از ناپدید شدن باور های مذهبی خود که سال های سال رهنمود دهنده خط حرکی آنان در حیات اجتماعی و خم پیچ های پر جارو جنجال آن بوده ، و از آن در مواقع خطر و تهلکه امداد و استمداد طلبیده ، و از آن نیرو گرفته و با آن مانوس و مالوف بوده اند ؛ شدیداً واهمه داشتند . عمدتاً از همین سبب نمی توانستند از اسلام عزیزشان دل بکنند و از آن برای همیشه ببرند . می ترسیدند که باور های مذهبی شان - که شامل باور مذهبی اکثریت جامعه و "خاور میانه" نیز می باشد - در میان این باور های مسلط بر اجتماع ، گم و نیست گردد و از هم صدایی و هم نوایی ابدی با برادران تنی اش ، بیفتند و از میان برود .

اینها باور های مذهبی مردم را بدون تأثیر پذیری از بحرانات سیاسی ، اقتصادی و از پدیده های ایدئولوژیک ، ساینستفیک و سایر دستاورد های علم و تکنولوژی تلقی کرده آنرا تغییر ناپذیر می پنداشتند . هیچگاهی به دیالکتیک تغییر پدیده ها ؛ همچنان در شرایط ذهنی - که خود تغییر ناشی از شرایط عینی می باشد - نمی اندیشیدند و نمی خواستند ببینند که یک پدیده چه در پهنای طبیعت لامنتها ، چه در گستره اجتماع رو به

تکامل بشری و چه در حوزه تفکر و اندیشه معرفت جوی انسانی، زمانی که آغازی داشت، انجامی نیز دارد و نمی تواند که نداشته باشد. دین و مذهب - این افیون توده ها - همانطوری که آغازی داشته، انجامی نیز دارد. و در سرانجام آن، همین توده ها خواهند بود که خود، اندیشه گذشته خودشان را به نقد خواهند کشید. و نقد شان از تحصیل کرده ها و روشنفکران، بخصوص از مبارزان آگاه و رسالتمند راه رهایی آنان از چنگال ستم و استثمار و استعمار، بی رحمانه خواهد بود که چرا به خاطر افشای دین و مذهب و جان سختی و نادرستی آن؛) حتا در یک مقطع حساس و زودگذرتاریخی، که همانا دفاع از آرمان سیاسی- ایدئولوژیک خودشان در محاکمات فرمایشی طبقات حاکمه وابسته به امپریالیزم مطرح بود؛ حرفی بر زبان جاری نساختند.

گلسرخی شاید فکر می کرد که می تواند با اندیشه التقاطی (اگلیکتیکیزم) اش توجه مسلمانان را به مارکسیزم جلب نماید.

گلسرخی همچنان در محکمه فرمایشی، بعد از اینکه نظر مارکس در مورد انباشت ثروت در دست یک طبقه را بیان داشت، آنرا با گفته علی (خلیفه چهارم) به مقایسه گرفته چنین گفت: «این نظر مارکس با گفته مولاعلی که میگوید "قصری بر پا نمی شود مگر آنکه هزاران نفر فقیر گردند"، نزدیکی های وجود دارد»

آگاهی گلسرخی از اسلام، در سطح یک نویسنده آگاه از تاریخ اسلام و متون مذهبی و نوشته های تذکره نویسان نبوده؛ بلکه در سطح نازلی قرار داشت. این مبارز نستوه، آگاه نبود که علی، و دو پسرش، امام حسن و امام حسین تا چه حدی ثروت اندوخته اند، ورنه چنین نقل قول را هیچگاهی در رابطه با استثمارتوده ها، در محکمه فرمایشی، بیان نمی کرد. [۱۰]

در زندان های جمهوری اسلامی - وابسته به امپریالیزم - چنین اجباری از جانب جلادان جاهل و فرومایه جمهوری اسلامی بر زندانیان چپ انقلابی عامدانه تحمیل می شد، تا ثبات و استقامت آنانرا به آزمایش بگیرند. و مهمتر از آن با این شگرد می خواستند تمامی زوایای پیدای و ناپیدای شخصیت آنان را از باور های سیاسی - ایدئولوژیک تهی سازند. با همین شیوه احسان طبری ("فیلسوف" مورد احترام و ستایش توده ای های ایران و وطن فروشان پرچی افغانستان) را هم تهی از همه معتقدات آتیه نئیستی و رویزیونیستی اش ساختند.

[۱۰] برای معلومات بیشتر راجع به ثروت علی و پسرانش (حسن و حسین) مراجعه شود به صفحات ۹۰ الی ۹۹ "مقدمه ای در اسلام شناسی" جلد دو - اثر علی میرفطروس چاپ سوم. ودر رابطه با "عدم قاطعیت جنبش سوسیال دموکراسی ایران با دین عموماً و با دین اسلام خصوصاً و نقد نظرات خسرو گلسرخی در هنگام دفاع، مراجعه شود به صفحات ۹۹-۱۱۴ "ملاحظات در تاریخ ایران" اثر علی میر فطروس (در صفحه ۷۴ همین اثر چنین آمده: "... احکام قران و احادیث اسلامی نه تنها خواستار لغو ستم طبقاتی نیست، بلکه با تأیید مالکیت خصوصی، معتقد به ادامه استثمار و حاکمیت طبقات ثروتمند بوده و جامعه بی طبقه توحیدی جز شعار فریبنده، چیز دیگری نمی باشد") [۱۱].

از آنجایی که دفاع از ایدئولوژی، بخش جدایی ناپذیری دفاع از آزادی کشور و نوامیس ملی است، هر گاه یک عنصر مبارز (باورمند به امر کمونیسم و یا دموکراتیزم و یا هندویزم و یا بودیزم و یا هر مکتب دیگری که باشد) در برابر دشمن طبقاتی یا دشمن متجاوز خارجی به دفاع از کشور و خلق های آن بر می خیزد؛ او هر گاهی که در دام دشمن گیر می کند؛ و در زیر شکنجه های دشمن [ که هدف از آن، حمله به حساسترین و ضروریترین نیاز های انسانی وی؛ یعنی احساس تعلق اش به نوع بشر طور اعم و به گروه سیاسی که وی که بدان تعهدات و پیوند هایی دارد، طور اخص، می باشد ] به باور های خود پشت می نماید؛ و با جمع و گروه ای که تفکرات و باور های سیاسی- ایدئولوژیک آنان با وی در یک بستر پر جوش و خروش مبارزاتی در حرکت بوده، قطع هر گونه پیوند می نمایند؛ و گذشته مبارزاتی خویش را از درون هویت شکل گرفته انقلابی خود بیرون می آورد؛ و در امر پاک سازی این گذشته ونفی هرگونه پیوند بعدی با گروه و سازمانی که قبلاً به عضویت اش مباحثات می کرد، آگاهانه مبادرت می ورزد؛ و طبق دلخواه دشمن، از تربیون های وی، سازمان خود و رهبر آنرا، راه و رسم مبارزه خود و سنت های نیک و پسندیده مبارزین گذشته را زیر پا می گذارد؛ همه و همه را یکدم و در یک شب با ساطور نقد شقه شقه می کند [\*] جز خاین به مردم و کشور چیزی دیگر بوده نمی تواند.

[\*]؛ مانند استاد اکبری، معلم حفیظ، و حکیم توانا، فضل کریم و فضل رحیم (خادی های نفوذی) و سایر همپالگی هایشان از طیف چپ انقلابی.

از حزب افغان ملت (سوسیال دموکرات) رهبر حزب عبدالحمید یقین، داکتر خُرك، صابر و دیگران، که در پیشگاه سوسیال امپریالیزم روس و مزدوران آن، زانوی تسلیم بر زمین زدند و بار بار در تلویزیون دولت پوشالی به نقد بسیار بی شرمانه از خط مشی حزب خود و ضدیت حزب شان با تجاوز ارتش شوروی پرداختند و از کرده و ناکرده خود ابراز ندامت نمودند.

و در ایران زمان شاهنشاه "آریامهر" (۱۳۵۰) برای اولین بار پرویز نیکخواه که از طرفداران جنگ چریکی بود، بعد از سپری نمودن شش سال زندان - که مدت چهار سال آن باقی مانده بود - به طرزی صریح و آشکار از شاه و رژیم اش در تلویزیون دفاع کرد. بعد از وی دو شخصیت مطرح و با نام و نشان در میان روشنفکران و بخصوص در میان مخالفین سیاسی حکومت بر صفحه تلویزیون ظاهر شدند. یکی آن رضا براهنی بود در مصاحبه ای که به سال ۱۳۵۲ بخش شد، به نقد از مارکسیزم و مبارزه مسلحانه پرداخت. دیگری آن غلام حسین ساعدی بود که در برنامه ای به نام گفتگو که در سال ۱۳۵۴ پخش شد در آن مصاحبه هم از خود و هم از مخالفان شاه ایران انتقاد کرد و به ستایش از انقلاب شکوهمند شاه پرداخت. بعد ها سیامک پورزند و ... (نشریه "ایران استار" چاپ تورنتو - کانادا، شماره ۶۷۷ مورخ ۲۴ اگست ۲۰۰۷). رفیق مبارز بابک آزاد هوادار "چریک های فدایی خلق ایران" در مورد ساعدی چنین گفت: «غلام حسین ساعدی با اینکه مصاحبه کرد؛ ولی بعد از آزادی از زندان او همچنان به انقلاب و سوسیالیزم وفا دار ماند و هیچگاه با دشمنان خلق همکاری نکرد و تا آخرین روزی که زنده بود، سوسیالیزم و آزادی انسان و عدالت اجتماعی آرمانهای او بودند».

آنانی که به دشمنان خلق پیوستند ( در گذشته سوسیال امپریالیزم شوروی ) ؛ و هم اکنون آنانی که به راه مردم پشت کرده در خدمت امپریالیزم غارتگر و جنایتکار امریکا قرار گرفته از تریبونهای مختلف تجاوز این کشور و شرکای غارتگر و جنایتکارش را بی شرمانه تأیید می کنند ، در واقعیت امر خاینین به مردم افغانستان و خلق های جهان اند . آنان دیگر در میان مردم جای ندارند و با هیچ قلمی نمی توان آنها را در لوح خاراآئین تاریخ مبارزات خلقهای رنجبر و انقلابی حک کرد .

حال ببینیم نعمت میرزا زاده ( م . آزم ) اینان را چگونه در سروده ای به تصویر کشیده است :

### پیشواز ( ۲ )

از شهر بند فاجعه می آید  
آنک فجیع ، زشت ، تماشائی  
آلوده جان فاجعه سودا .  
یاران من ! مشورید !  
او را امان دهید ، تماشائی ست !  
از شهر بند فاجعه می آید  
مردی که پشتواره ایمانش را  
در منزل دو راهی سودا و استقامت  
از شانه تحمل هشته  
وینک چون سائلان سمج  
در کوچه های باور مردم ، می گردد  
باشکلکی به چهره ز توجیه  
بر بویه گشایش یک در  
بر بویه پذیرش یک آشنا ،  
مگرمشتی که ،  
پتک خویشتنش باید  
بر خانه های اعتماد مردم می کوبد  
غافل که هیچ دری دیگر  
درگاه بوس را پذیره نخواهد بود

\* \* \*

یاران من ! مشورید !  
او را امان دهید ، تماشائی ست !  
بیهوده پرسه می زند این سائل  
این سمج  
در کوچه های باور مردم ،

\_ دیری ست \_

در ها به هر زحیر عبث ، بسته است

در کوچه های باور مردم

بیداری ، اعتماد به دشمن را ،

بر دار بست تجربه ، مصلوب کرده است

در کوچه های باور مردم ،

خونهای تازه شهدا

خورشید های روشن برهانند

\*\*\*

او را امان دهید ! یاران من !

چقدر تماشائی ست !

مردی که در محله شهدا

دژخیم را فرشته بخواند ...

ای سامری !

تنهائی عظیم ،

عذابت بس !

در هیچ آستان اجابت

با سائل زحیر تو رحمت نیست

ای ، در درون خویشتن خویش ، در بدر

جزمرگ ، هیچ کسی ،

پاسخت نخواهد گفت .

☆☆☆

و ؛ اما آن رهبران پر افتخاری که به دهن بویناک سگهای آموزش دیده سوسیال امپریالیزم روس با مشت آهنین چنان کوبیدند ، که صدای عوعو شان آواز گیتار نوازان روسی موظف در خاد صدارت را مختل ساخته بود ، و با بازوان پولادین و نیروی لایزالی که از ایدئولوژی و باور به امر آزادی انسان از قید و بست هر گونه استعمار ، استعمار و اشکال ستم گرفته بودند ، شط سرب مذاب دوره تحقیق و شکنجه را شناکنان عبور نمودند و سر فرازانه در کنار خلقهای اسیر ایستادند ، و مرگ را با آغوش باز و لب خندان پذیرا شدند و به جاودانگی پیوستند .

این اسطوره های مقاومت و شهامت چرا در داخل زندان پلچرخی ( که مانند زندان های جمهوری

اسلامی ایران اجباری در مورد نماز خواندن شان وجود نداشت ) به چیزی که باور نداشتند اقتداء کردند ؟

در مورد شماری از صفوف چپ انقلابی که در جریان تحقیق و شکنجه ؛ مستنطقین مکار ، پی به هویت انقلابی آنان نبردند ؛ همچنان در زیر عملیات ذره بینی " اپراتیف " هم دیده نشدند ؛ هکذا در سلولهای زندان از دیدرس خادی های مخفی ، همکاران آنها ، بخصوص اخوان مکتبی هویت شان را دور نگهداشتند و با چپ



انقلابی شناسایی شده در زندان هم هیچگونه تماسی بر قرار نکردند؛ و از مطالعه آثار مترقی جداً خود داری نمودند، بر عکس به مطالعه قران و کتب و رساله های دینی مشغول شدند؛ همچنان شیوه رفتار، گفتار، اطوار، استدلال و تحلیل شانرا مطابق به معیار های روزمره زندانیان تنظیم های اسلامی عیار نمودند و در آخرین سخن، منحيث عنصر چپ انقلابی در زندان شناسائی نشده بودند، و درچنین صورتی، در درون زندان نماز می خواندند؛ شاید مسئله در مورد این طیف فرق کند که این خود از موارد نادر در زندان پلچرخی بوده است.

بگذار یکی از همین موارد را - که "مخفی کاری" اداء کننده اش دیری نیائید و بزودی شناسایی شد، از زبان خودش، یعنی یک تن از اعضای مرکزی ساما - زنده یاد داکتر واحد - که در این پنجره حضور داشت؛ در اینجا نقل نمایم.

داکتر واحد روزی در رابطه با نماز نخواندش درهمین سلول ( پنجره چپ ) چنین توضیحات داد :

« زمانی که مرا دستگیر کردند، مستنطقین از اینکه در گذشته شعله ای بودم چیز های می دانستند؛ ولی در خاد و در زندان پلچرخی، در همان سلولی که من بودم زندانیان کنجکاو پی به هویت سیاسی ام نبرده بودند. پنج وقت نماز را به وقت اش می خواندم. زندانیان منسوب به گروه های اسلامی داخل سلول متیقن شده بودند که من مسلمانم و به کدام تنظیم اسلامی ارتباطی ندارم. هر کدام تلاش داشتند تا مرا به طرف تنظیم خودشان بکشند. یکی از اینها همین سید آغا بود ( به سید آغا پسر خوانده حکمتیار اشاره نمود که در گوشه ای از "پنجره چپ" با کسی صحبت می کرد ) شاید وی فکر می نمود که من عضو حزب اسلامی هستم. در هر صورت روزی در "بلاک ۱" در رابطه با شعله ای های داخل زندان مرا مخاطب قرار داده گفت: " به نماز اینها نرو، اینها کل شان از روی فریب کاری نماز می خوانند. حزب ما به مجردی که زندان را تصرف کند هیچ شعله ای را زنده نخواهد ماند " وقتی که من در داخل زندان شناسایی شدم، دیگر نماز نخواندم »

( نقل به قول مستقیم از زنده یاد داکتر واحد ).

در زندانی که سمت و سوی ایدئولوژیک - سیاسی هر زندانی عادی را همگی می دانستند، چه برسد به اعتقادات و باور های سیاسی - ایدئولوژیک این مبارزان برجسته که در سطح رهبری یک سازمان دارای نیرو های مسلح - درجهات جنگ مقاومت - قرار داشتند؛ چرا در مبارزه فرهنگی که اخوان مکتبی و مزدوران رویوزیونیست (خلق و پرچم و خاد) ناظر سر بر زمین گذاشتن آنان بودند، خودشان، خود را خلع سلاح ایدئولوژیک - سیاسی نمودند. و سر سجده در برابر خدایی بر زمین نهادند - در برابر خدایی که در دعایه پایان هر نماز به آنانی که به وجودش باور ندارند، لعنت می فرستد، و در سوره هایی که در نماز خوانده می شود، به بنده گانش هدایت ( امر ) می دهد که کافران را بکشید (۳). آیا این مردان شجاع از ترس به چنین عملی مبادرت ورزیدند؟ نه، نه، به هیچوجه پای ترسی در میان نبوده که آنان از ترس کسی و یا کسانی و یا از ترس آتش دوزخ، به نماز ایستاده شده باشند. آخر همه بی ما در مورد رفقای که به جاودانگی پیوستند، در مصاف و رویا رویی شان با جلادان سیه روی خادی با چشم سر دیدیم که نه در اثنای انتقال به منظور اعدام، و نه پیش از آن، لرز و ترسی از خود نشان ندادند. با شجاعت و استواری در خور توجهی مرگ را پذیرا شدند. پس چه رازی در میان بوده که اطاعت و عبادت شانرا، بنده گی و عبودیت شان

را ، به خدای که صرفاً در تخیل باورمندان وجود دارد ، نه در واقعیت عینی ؛ درج تاریخ مبارزات کشور خود نمودند .

نگارنده در آن ایام به این نتیجه رسیده بود :

" این رزمندگان شجاع راه آزادی کشورآرزو داشتند در نزد خلق های افغانستان به مثابه مسلمانان صادق راه آزادی میهن ، که خود تداعی کننده برنامه اسلامی شان نیز بود ؛ ثبت تاریخ جنگ مقاومت گردند " .

زمانی که به این تیز علماً تثبیت شده ، معتقد باشیم که « خلق ها سازندگان اصلی تاریخ اند » ، در چنین صورتی ، این خلق است که تا زمان درج قضایا و رخداد های سیاسی ، نظامی و ... کشور شان [ که باور های دینی - مذهبی بهترین و سر سپرده ترین فرزندان شان در آستانه مرگ - مرگی که استعمار برایشان تدارک دیده بود - از جمله نقاط عطف آن رخداد ها و حوادث بوده می تواند ] به روی صفحات کاغذ ؛ مجموع حوادث و قضایا را در آگاهی تاریخی و صفحات وجدان جمعی شان ثبت می نمایند . آنگاه که شرایط مساعد پدیدار گشت ، نام و نشان این رزمندگان دلیر جنگ مقاومت را به مثابه مبارزان مسلمان ( چه بسا مبارزان راه اسلام ) درج اوراق و صفحات کتب تاریخی خواهند نمود .

بگذار گفته یک تن از اعضای سازمان " رهائی افغانستان " را که دارای حبس بلند بود و در همین لحظه در

ذهن تداعی گردید ، در اینجا بیاورم :

زمانی که می دیدم دوست من ( دوست آنوقته ام ) قاضی صاحب احمد راتب ، بعد از رفع ضرورت ، از تشناب خارج می شد ، حدود چهل دقیقه در برابر تشناب ، که محل رفت و آمد تقریباً یکصد زندانی بود ، در حالی که شانه و بازویش را به دیواری که از دریاچه گگ اش روشنایی آفتاب به درون دهلیز زندان می تابید ، تکیه می داد ، رویش را به طرف راهرو کوتاه قفلی ها که توشک های زندانیان بر روی آن پهن شده بود ، دور می داد و می ایستاد . دست راست وی به داخل تنبان اش مصروف خشک کردن ... بود ، با دست دیگرش بند آنرا محکم گرفته به اینطرف و آنطرف می دید . خادی های مخفی و اخوانی های مکتبی و سایر زندانیان دور و بر ما ، با کنایات و اشارات به یک دیگر چیز هایی می گفتند ؛ به مثل : " ... بیدار استنجایش هیچ خشک شدنی نیست ... " ؛ " ... یک ساعت است که هیچ خشک نمی شه ... " ؛ " ... ظاهر سازی هم بیشتر از این نمی شه ... " ؛ " ... مثلی که از این کار خوشش می آید ... " . سر انجام این گپ و گفت ها را تحمل نتوانسته در رابطه کنایات اینها و دیر ایستاد شدن و خشک کردن ... اش ، نکاتی را به وی توضیح دادم . باتأسف که جناب شان با ناراحتی آمیخته با کنایه یی که متوجه من و آن رفقای که در زندان به نماز ایستاده نمی شدند ؛ همچنان با قهری که نمی خواست در سیمایش منعکس گردد ، به جوابم چنین پرداخت :

" ولا ای خو [ اینکه ] اعتقاد مردم من است . من به اعتقادات مردم خود بسیار زیاد احترام

می گذارم ... " .

در جواب این دوست که از دادن یک تابلت دواي مُسکِن به یک زندانی تبار - به بهانه اینکه گویا مسؤولیت دارد - طفره می رفت ؛ چنین گفتم : " خود مردم که شما به اعتقاد شان احترام می گذارید ، حد اقل از پنج دقیقه بیشتر به خشک کردن ... شان مشغول نمی شوند ؛ مگر شما حد اقل تا نیم ساعت به این کار مشغول می شوید . و همین سبب شده که مردم با کنایه این کار تانرا انتقاد می نمایند ... " .

این خود می‌رساند که همزنجیر ما "قاضی صاحب" که قرآن را از خانه اش خواسته بود تا در "ختم قرآن" که عوامل خاد و اخوانی های مکتبی آنرا جمع و جور و سر برآه می‌کردند [\*]، اشتراک نماید و با چنین نمایشات و تمثیل ها می‌خواست به مردم مسلمان ما تفهیم و تلقین کند که او یک مسلمان صادق است، نه یک کمونیست نامسلمان مانند توخی و دیگران. معلوم نشد که ایشان به خاطر همین کنایه ها و یا کدام علت دیگر بدون اطلاع قبلی و خدا حافظی با ما که باوی در یک سلول بودیم - در وقت تفریح که زندانیان به داخل مثلث رفته بودند - سربازان اسباب و اثاثیه اشرا گرفته وی را از منزل چهار (که مطابق به مقررہ زندان به کتکوری ۱۶-۲۰ تعلق داشت)، به منزل سوم آن بلاک (که به کتکوری ۱۱-۱۵ اختصاص داشت و شماری از رفقای سازمانی اش در آنجا محبوس بودند)، بردند!

(منزل دوم به قید های ۶-۱۰ سال و منزل اول آن بلاک به ۱-۵ سال اختصاص داده شده بود). بلی، خوانندگان عزیز این بود مسلمان نمایی یک همزنجیر ما در زندان پلچرخی که سخت آرزو داشت توده ها، مسلمانش بخوانند.

اساساً مجموع چپ انقلابی ایران، بخصوص چپ انقلابی افغانستان و از جمله سازمان ساوو از سال ها پیش کدام طرح و رهنمودی مشخص برای چنین روزی نداشتند که یک زندانی ناشناخته در میان صد ها زندانی مسلمان و اخوان مکتبی، ویک، یا چند زندانی شناسائی شده، بخصوص رهبران یک سازمان و کادر های بلند مرتبه آنها (که در شناخت آنان از جانب زندانیان متدین؛ اخوانی های مفتن، مکار، محیل و مکتبی؛ و خادی های شرف باخته و "بسیار هوشیار" و زرنگ، ذره ای هم تردیدی وجود نداشته باشد)، در زندان چه تصمیمی باید اتخاذ نمایند. به نماز ایستاده شوند یا نشوند؟ چنین طرحی وجود نداشت.

من خود شاهد عینی بودم. زمانی که تازه به "بلاک ۲"، "اتاق محصلین" تعدادی از اعضای ساوو را انتقال دادند، در اولین روز، وقتی که توشک های اتاق را به خاطر ادای نماز جمع ("قات") کردند، تعدادی از اعضای ساوو [منهای سه یا چهار تن - به شمول من] به نماز ایستادند. اعضای سازمان در همان دقایق اول ورود در "اتاق محصلین" توسط خادی های مخفی در قالب تنظیم های اسلامی؛ همچنان اخوان مکتبی - که اکثر شان با اطلاعات زندان در ارتباط بودند - به دستور اطلاعات تمام اعضای ساوو را به حیث "شعله ای" و "مائویست" و "کافر"، در بین "اتاق محصلین" معرفی کردند. این ها، این وظیفه را در تمام اتاق های زندان انجام می‌دادند. بزعم خودشان می‌خواستند چپ انقلابی را در میان زندان با این حربه تجرید نمایند. زندانیان به درستی می‌دانستند که شعله ای ها کی هستند. احترام و ارجی که برای شعله ای ها قایل بودند، نه به خاطر نماز خواندن شان بود؛ بلکه به خاطر از خود گذری های صادقانه و اخلاق نیک شان در برابر سایر زندانیان؛ همچنان به خاطر استواری و مقاومت شان در برابر قیودات و نظم غیر انسانی نوکران

[\*] در اصل سررشته و رو برآه کردن "ختم قرآن"؛ یعنی دادن جزوات قرآن به زندانیان که در یک صف می‌نشستند، جمع کردن پول از آنان برای خرید نُقل و شیرینی از کانتین زندان و توزیع آن در درون سلول، صرفاً توسط همین دو طیف صورت می‌گرفت، که مرام اخوانی ها از این نمایشات تبلیغ اسلام سیاسی و مقصد خادی ها از چنین کاری، مسلمان نمایی و تثبیت هویت کذائی خودشان بود.

استعمار؛ هکذا به خاطر سطح فهم و آگاهی شان در ارزیابی رخداد های سیاسی - نظامی درون و بیرون زندان و بسا مسایل ملی و بین المللی و تفهیم آن به زندانیان بود. و همینطور به خاطر کمک، و حمایت و مساعدت های بی شائبه و صادقانه مادی و معنوی شان به زندانیان (به هر طیفی که تعلق سیاسی داشتند)؛ و کار بسیار پر ثمر شان در افشای خادی های مخفی نفوذی در درون تنظیم های اسلامی و نقش شان در آگاهی زندانیان و سازمان دادن اعتصاب ها و اعتراضات بود که زندانیان ثمر آنرا به چشم سر دیدند و از آن مستفید شدند. و شما خوانندگان گرامی مثال برجسته این علاقمندی زندانیان - به شعله ای ها - را در بخش ۳ - قسمت ۳ خاطرات زندان زیر عنوان ( « ۱۰- درنگی گذرا بر اعتصاب جوزای سال ۶۱ و « اتاق مائویست ها » مطالعه نمودید .

در این مورد، یعنی مسئله نماز خواندن و یا نخواندن چپ انقلابی در زندان، و از جمله چگونگی فشار هایی که سه - چهار چپ و چپ نما و خادی زیر پوشش چپ، به خاطر نماز نخواندن بر من وارد نمودند؛ مثال های به خاطرمانده که هر کدام را به تفصیل در جایش باز خواهم کرد؛ ولی (عجالتاً) لازم می دانم در همین رابطه، نظر واقع بینانه یک تن از جمعیتی های ولایت کندهار را که فردی بود با سواد، راجع به نماز نخواندن شعله ای ها و چگونگی برخورد آنان با سایر زندانیان، در همین جا نقل نمایم :

در درون سلول نمبر... (درست مقابل " اتاق محصلین" ) منزل دو "بلاک ۲"، حدود بیشتر از ۱۵۰ زندانی حرکت بسیار گند چرخ های سنگین زمان را به روی تن و بدن زخمی شان احساس می کردند. در میان اینان، شمار چپ انقلابی به شمول شش یا هفت تن از اعضای ساوو و متهم به عضویت در این سازمان ( **زنده یاد انجنیر فتاح، زنده یاد فاروق غرزی**، انجنیر رحمت الله، داکتر حمید الله سیماب، کبیر توخی و ... ) نیز وجود داشتند. باشی اتاق یک تن از اهالی جاجی مربوط حزب اسلامی گلبدین بود. این جوان قد بلند؛ اما پست همت و شماری از خادی های مخفی نفوذی در میان زندانیان شدیداً فعالیت داشتند، تا از نفوذ چپی های درون اتاق [ چپی به مفهوم چپ انقلابی ( شعله ای ) ] در میان سایر زندانیان جلوگیری نمایند. "نماز خفتن" تمام شده بود که درب آهنین سلول با آواز بلند بر روی پاشنه زنگار گرفته اش چرخید.

دروازه باز شد. چند تن زندانی را داخل اتاق آوردند. دروازه با همان صدای گوشخراشش دوباره بسته شد. باشی خادی شده، شاید از روی عمد یکی از این زندانی ها را (که بعداً معلوم شد از اعضای " حزب جمعیت اسلامی" بود) در جوار ما چند تن از اعضای ساوو جای داد. گفته می شد که این مرد مؤقر و مؤدب را از جبهه جنگ گرفته بودند. در جریان تحقیق با چیزی به سینه اش زده بودند که قسمتی از گوشت روی قبرغه اش جدا شده بود. این مرد زخمی هر سه یا هر پنج دقیقه بعد با آواز بسیار بلند سرفه دلخراشی می کرد، طوری که خواب سایرین را مختل می نمود. در هر صورت در همان شب تعدادی زندانیان دور و نزدیک وی خوابیدند. روز که شد، وی با آواز گیرایش از همه ما به خاطر سرفه کردنش بسیار معذرت خواست. کدام زندانی اهل کندهار وی را نزد باشی برده بود. مرد زخمی از باشی که فکر می کرد او هم یک زندانی و یک تن از عناصر ضد تجاوز شوروی به کشور می باشد، خواهش کرده بود که به عسکر (سرباز) موظف بگوید که او را به "شفاخانه" زندان که در همان دهلیز موقعیت داشت ببرد. وی تأکید کرده بود که از شدت سرفه اش دیگران نمی توانند بخوابند، و از زخم اش "خون اوچه" می آید. باشی به بهانه های مختلف از انتقال وی به شفاخانه طفره رفته بود. زمانی که برای نان چاشت "قره وانه" ها را آماده می کردند. کاملاً به خاطرمانده که من

به رفقا پیشنهاد کردم و یا کدام رفیقی دیگر گفت: « برای "حاجی صاحب" - زندانی زخمی - از مقدار نانی که از پایواری گذشته باقیمانده، بخشی آنرا بدهیم و یا وی را به دسترخوان خود دعوت کنیم، بهتر خواهد شد » رفقا همه با خوش رویی این گپ را پذیرفتند. رفقای مقداری مواد خوراکی را برای "حاجی صاحب" بردند. وی که از صحبت اش پیدا بود، مرد باسوادی است، مواد خوراکی را گرفته با زبان دری به لهجه کندهاری گفت: "من در این جا هیچ کسی را نمی شناسم، از اینکه با من محبت کردید از شما تشکر می کنم". بعد از صرف نان، مقداری دوا مسکن که نزد رفقا بود به داکتر سیماب نشان داده شد تا هر کدام را لازم می بیند برای مریض تجویز نماید. رفقا همچنان تصمیم گرفتند تا وی در خفا زخم روی سینه "حاجی صاحب" را معاینه کند. اینکار صورت گرفت طوری که سایر زندانیان متوجه نشدند. با گرفتن دواي مُسکِن، سرفه زندانی زخمی قدری آرام شد. به روز دوم، رفقا تصمیم گرفتند که از **حاجی خیر محمد** (که بعداً خودش را معرفی نمود) دعوت شود که نان چاشت [غذای ظهر] را با ما یکجا صرف نماید. وی با خوشرویی دعوت ما را پذیرفت. سه و یا چهار روز بعد هنگامی که **حاجی خیر محمد** در جمع ما حضور داشت و از رفقا در مسایل سیاسی سوالاتی می نمود و از اینکه موضوعات سیاسی داخل و خارج افغانستان برایش روشن می شد؛ ابراز خرسندی می کرد. در جریان صحبت رفیقی گفت: " دو سه روز است که از باشی اتاق خبری نیست. در جایش دیده نمی شود ". یکی از رفقا از موقف باشی ها و چگونگی ارتباط - این زندانیان تسلیم شده - با اطلاعات زندان مطالبی را برای **حاجی خیر محمد** که تازه وارد زندان پلچرخی شده و تمام زندانیان را مجاهد و ضد روس می پنداشت، بیان کرد، تا وی از کار و کردار این عناصر بسیار پلید در سایر اتاق ها باخبر شود. " **حاجی صاحب** در مورد باشی اتاق چنین گفت: " **خوب حالا دانستم که همین باشی چرا چیزی های در مورد شما جوانان شریف و مردم دوست به من گفت**". یکی از رفقا از "حاجی صاحب" خواهش کرد که در مورد بیشتر روشنی بیاندازد. "حاجی صاحب" با آواز بلند چنین گفت:

« **یک روز همین باشی مرا در وقت نوبت تشناب ایستاده کرده برایم گفت "حاجی صاحب! توخی و رفقای شما را که با آنها نشست و برخاست داری می شناسی؟"** من برایش گفتم: " **نی من در همین اتاق با اینها آشنا شدم**" باشی گفت: " **حالا من برایت می گویم که اینها کی هستند. این ها همه شان شعله ای و کافر هستند. چند نفر شان نماز نمی خوانند و چند نفر شان که می خوانند از روی ظاهر سازی است. این را برایت گفتم که با خبر شوی. تو مسلمان هستی. نشست و برخاست یک مسلمان با کافر ها درست نیست**". از شنیدن این گپ اش بسیار قهر شدم از او پرسیدیم: " **خودت چه هستی؟**" وی در جوابم گفت: " **من شکر مسلمان هستم**" برایش گفتم: " **توجه قسم مسلمان هستی که مه [من] چند دفعه با عذر برایت گفتم که بسیار مریض هستم از زخم سینم [سینه ام] خون اوچه [خون آبه] می آید و تا صبح سرفه می کنم و تمام اتاق از خاطر سرفه ام خواب کرده نمی توانند؛ مگر تو هر دفعه بهانه کرده مرا تیر کردی [طفره رفتی] و پیش داکتر نبردی. همین ها بودند که با من محبت کردند، با من انسانیت کردند، برایم دوا دادند و غذای خانه شان را با من نصف کردند، مره [مرا] چه به نماز خواندن و یا نخواندن شان؛ هر کی جواب خوده میته [خودرا می دهد]. انسانیت شانرا هیچ وقت فراموش نمی کنم برو به تو غرض نیست که من با کی می نشینم و با کی نمی نشینم » (نقل به قول مستقیم) بلی خواننده گرامی این بود نظر یک زندانی مسلمان و مجاهد واقعی نسبت به نماز نخواندن چپ انقلابی در زندان پلچرخی. ❁**

## توضیحات بخش ( پنجم )



(۱) [ متن کامل دفاعیه زنده یاد گلسرخی ، مراجعه شود به کتاب " من یک شورشی هستم - خاطرات زندان و یاد بود خسرو گلسرخی و کرامت دانشیان " از عباس سماکار ( صفحات ۲۰۰ - ۲۰۳ عباس سماکار ) ]  
( کیهان هوائی، شنبه ۲۹ دی ماه ۱۳۵۲، ص ۲ )

## « متن دفاعیه خسرو گلسرخی ( متن اصلی )

" این سرزمین من چه بی دریغ بود - که سایه مطبوع خویش را - برشانه های ذوالاكتاف پهن کرد - و باغ ها میان عطش سوخت - و از شانه ها طناب گذر کرد - این سرزمین من چه بی دریغ بود. - ثقل زمین کجاست؟ - من در کجای جهان ایستاده ام - با باری از فریاد های خفته و خونین - ای سرزمین من! - من در کجای جهان ایستاده ام؟

انالحیاه عقیده و الجهاد . سخنم را با گفته ای از مولاحسین، شهید بزرگ خلق های خاور میانه آغاز می میکنم . من که یک مارکسیست - لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستیم و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم .

من در این دادگاه برای جانم چانه نمی زنم ، و حتی برای عمرم . من قطره ای ناچیز از عظمت و حرمان خلق های مبارز ایران هستم . خلقی که مزدک ها، مازیار ها، و بابک ها، یعقوب لیث ها، ستار ها ، عموآغلو ها، پسیان ها و میرزا کوچک ها، ارانی ها و روزبه ها و وارطان ها داشته است . آری من برای جانم چانه نمی زنم ؛ چرا که فرزند خلق مبارز و دلاور ایران هستم.

از اسلام سخنم را آغاز کردم . اسلام حقیقی در ایران ، همیشه دین خود را به جنبش های رهائی بخش ایران پرداخته است. سید عبدالله بهبهانی ها، شیخ محمد خیابانی ها نمودار صادق این جنبش ها هستند. و امروز نیز اسلام حقیقی دین خود را به جنبش های آزادی بخش ملی ایران اداء می کند. هنگامی که مارکس میگوید؛ " در یک جامعه طبقاتی ثروت در یک سو انباشته می شود و فقر گرسنگی و فلاکت در سوئی دیگر، در حالیکه مولد ثروت طبقه محرم است "، و مولا علی می گوید ؛ " قصری برپا نمی شود مگر آنکه هزاران نفر فقیر گردند "، نزدیکی های بسیار وجود دارد. چنین است که می توان در این تاریخ از مولا علی، به عنوان نخستین سوسیالیست جهان نام برد و نیز از سلمان پارس ها، و ابوذرغفاری ها.

زندگی مولا حسین نمودار زندگی کنونی ماست که جان بر کف برای خلق های محروم میهن در این دادگاه محاکمه می شویم. او در اقلیت بود. و یزید، بارگاه، قشون، حکومت و قدرت داشت . او ایستاد و شهید شد. هر چند یزید گوشه ای از تاریخ را اشغال کرد، ولی آنچه که در تداوم تاریخ تکرار شد ، راه مولا حسین است . بدین گونه است که در یک جامعه مارکسیستی ، اسلام حقیقی به عنوان یک روبنا قابل توجیه است. وما

نیز چنین اسلامی را، اسلام حسینی را تأیید می کنیم ... »

(۲) - شعر پیشواز را شاعر مبارزایران م. آزر م تقریباً چهار دهه پیش به خاطر تسلیم شدن پرویز نیکخواه به ساواک در مرداد ۱۳۴۹ در تهران سروده است.

اولین نمایش مطبوعاتی که در سال ۱۳۵۰ انجام شد به پرویز نیکخواه تعلق داشت. نیکخواه که در آن زمان ۶ سال از ۱۰ سال محکومیت خویش را " به جرم هوا داری از جنگ چریکی و ارتباط با بیگانه ( کشور چین ) " می گذراند به طرزی صریح و بی پرده از شاه خاین و رژیم جنایتکارش دفاع کرد.

(۳) - سوره توبه آیه ۱۲۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

ای کسانی که ایمان آورده اید، کافرانی که نزد شمایند را بکشید! تا در شما درستی و شدت را بیابند. و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است!

سوره توبه آیه ۵

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.

پس چون ماههای حرام به سر آمد آنگاه مشرکان را هر جا یافتید به قتل رسانید. و آنها را دستگیر و محاصره کنید. و هر سو در کمین آنها باشید. چنانچه توبه کردند و نماز به پای داشتند و زکات دادند پس از آنها دست بردارید. که خدا آمرزنده و مهربان است. ■

■ پایان جلد اول خاطرات زندان ■